

محل اداره مشهد چهارباغ (عنوان تلگرافی - آشفته) هفتگی ، فکاهی،اجتماعی،اخلاقی ، قیمت ، سالیانه ششماهه ، محصلین ، سالیانه ششماهه
نگارنده ومدیر مسئول ع.آشفته وجه‌آبونه قبلا دریافت‌میشود ، تك شماره ٦ شاهی ، اشتراك ، ۳۰ قران ۱۸ قران ، ومحصلات ، ۲۵ قران ۱۵ قران

تقویم آشفته

اوضاع کواکب در هفتهٔ گذشته دلالت داشت بر رواجی حمامهای مردانه مخصوصاً زنانه. مغموم بودن عشاق دلباخته ، سوزش پشت چشم وجوش نمودن صورتهای بند انداخته . لباس عوض کردن ، توآلت نمودن عطر زدن خانمها ، کسادی بازار مناجات ودعا . بدون جهت خنده و شادی ، بی ملاحظه عروسی ودامادی . رواج بازار برنج و روغن خود بخود ؛ کسادی بازار آش رشته وآب گوشت نخود . خوردن ماهی کوکو وپلوی سبزی ، در گوشه افتادن حضرت هرکاره ودیزی . بیکاری آقایان اطباء ، حجامت کردن در حمام از بچه ها . لباس نو پوشیدن وبرای دید وبار دید با یکدیگر جوشیدن . گوش ایستادن دختر ها در سر هر چهار راه وصرف شدن اوقات در عملهای تباه . از روی آتش پریدن ، زردی دادن سرخی گرفتن . رفتن دختر ها ومتوسل شدن به توب مروارید در طهران ورشته پلو پختن با قیمه فسنجان. قلشق زنی رفتن زنها حتی بکوه قاف ؛ گدائی کردن اشخاص بعنوان عبدی ودست لاف. ترقی پول زرد وظالم بعضی از صرافان . . . . فرار لشگر سرما وآمدن تك قراول گرما . آمدن لوطیها وآتش افروز ها ببازار ، پای پیاده بخواجه ربیع رفتن مردم بیکار ، هفت سین چیدن وسبزه سبز نمودن زنها ؛ رفتن اشخاص سور چران در مجامع وانجمنها . زیاد شدن گداهای اسفندی فراوان شدن لوطیهای عنتری و بزقندی . ورشکست شدن بعضی از تجار وکسبه روی عادت همه ساله ؛ خوردن کاسنی وشیر الاغ روزی یك پیاله . با کارتهای مخصوص تقدیم ارادت قلبی وبزبان آوردن اشخاص چاپلوس محبتهای دروغی وغایبی بالاخره تجدید بعض از خرافات وموهومات بعنوان شگومات وعادات .

۷ گل بی رخ یار خوش نباشد

اول ماعریکه به بدرقه حضرت خواجه داد بی فضلی داده و کاخ غزل سرائی را برد پای مورچه نهاده یگاند ادیب بی فرهنك وطرفدار قوافی تنك بنده آلفته است که در بحر (هزج مسدس مقبوض) غزل ذیل را با یك دنیا زحمت و جانکندن انشاد نموده.

بی غمزه نگار خوش نباشد ☆ بی نشئه بهار خوش نباشد
سرخاب نمودن و سفیداب ☆ بر روی نگار خوش نباشد
از حبس فرار خوبه ، اما ☆ از محبس یار خوش نباشد
در فصل بهار باده خوردن ☆ بی ماست وخیار خوش نباشد
می خوردن و عربده کشیدن ☆ بی نغمه تار خوش نباشد
خواندن خوبه ، امامثل منصور ☆ در بالای دار خوش نباشد
نقاره خودش ضرب قشنگیست ☆ اما پیش تار خوش، نباشد
کاسهای (تار) چوب توته ☆ از چوب چنار خوش نباشد
نت خوبه برای ساز اما ☆ بی (بمل) و(بکار) خوش نباشد
کم حوصله گی و خلق تنگی ☆ در پای قمار خوش نباشد
رفتن بمیان هر خرابه ☆ اندر شب تار خوش نباشد
رفتن بهوا خوری خارج ☆ در گرد و غبار خوش نباشد
استخر خوبه ولی میانش ☆ قورباغه و مار خوش نباشد
ماستی که کشند ماستکشها ☆ اون ماست توطغار خوش نباشد

از نحوست خارج شدم

چون مستخدمین تحت اشل را قانون استخدام بیچاره وبد بخت نموده شکر میکنم که سن بنده امروز از تحت اشل خارج و داخل مرحله سی و دو سالگی که مطابق حقوق رتبه یك اداری است گردید

مستخدم تحت اشل سابق

پاردن

دراین هفته هزار خیال بخاطرم آمد که از حسن اتفاق یکیش حسابی نبود: مثلاً فکر کردم برای رفقا و دوستان و آقایان مشترکین کارت مخصوص تبریك عید بفرستم وقتی حساب کردم دیدم خیلی گران تمام میشه، فکر کردم قبل از عید در روز نامه بعنوان تبریك چیزی بنویسم دیدم قبل از آخوند بمنبر رفته‌ام باالاخره هرچه فکر کردم عقلم بجائی دست نداد جزاینکه خودم را بزنم به اروپائی گیری و به آقایان عرض کنم: پاردن

---

x کار بوزینه نیست نجاری

گوش کن ای جناب آشفته ☆ این مثل را که پیرما گفته
در حقیقت دریست ناسفته ☆ کار هر مردو مرد هر کاری
کار بوزینه نیست نجاری

آدم بیسوادو روز نامه ☆ مثل گوشت نپخته و خامه
برتن تو کشاده این جامه ☆ کار هر مردو مرد هر کاری
کار بوزینه نیست نجاری

کی بتو گفت شعر سازی کن ☆ برو بچه تو گردو بازی کن
زکلیمت نه پا درازی کن ☆ کار هر مرد و مرد هر کاری
کار بوزینه نیست نجاری

توکه نا خوندهٔ قواعد را ☆ توکه نا دیدهٔ فرائد را
مفتضح کردهٔ جرائد را ☆ کار هر مردو مرد هرکاری
کار بوزینه نیست نجاری

برتو گر سخت گشته بیکاری ☆ برو وا کن دکان سمساری
بنشین و بکن دکانداری ☆ کار هر مردو مرد هر کاری
کار بوزینه نیست نجاری

گرچه سنك تواز کمال وسواد ☆ هرگز ازسنك ماها کم نمیاد
لیکن ازبخت زشت بی‌بنیاد ☆ کار هر مردو مرد هرکاری
کار بوزینه نیست نجاری

گرچه ازماتو باسواد تری ☆ با کمالی و صاحب هنری
لیك چون از زمانه بیخبری ☆ کار هر مردو مرد هر کاری
کار بوزینه نیست نجاری

(مخلص شما — ع . آ)

خبر مهم

دیروز درحمام میر علمخان دو نفرزن برای نشستن درشاه نشین دعوای سختی نموده ویکی از آنها که بی تقصیر و مظلوم بوده کتك جانانهٔ خورده است بطوریکه زن استاد و دلاکها دلشون بحال او سوخته و بطرف دیگری حمله کرده و حمام را کاملاً زنانه کرده بودند

نام فامیلی

آذری. خوب بود نام فامیلی سمندر باشه — تاج بخش همیشه سرش بی کلاه است — یمین نقطه مقابل یسار است کوهن. یك نوع سیدی است که بین کلیمیها یافت میشود - خوش بین. بد بین شده است — اطمینان. از همه کس سلب شده چه باید کرد؟ نقطه. شاعریکه در خراسان قدرش مجهول است — یقیکیان. دانشمندفاضلی است که مابه ایشان ارادت غائبانه داریم —. گلشن در طهران است وحقیقتاً نام با مسمی است.

به آهنك مرغ سحر خوانده شود

یا که برو فکر خر کن ☆ یا که تو ترك سفر کن
گر بروی با اتومبیل ☆ فکر وبرای درد سر کن
موتور بشکسته میان بیابونه
شوفر بیچاره عجب مات وحیرونه
شیون وافغان زمسافر فراونه ☆ زآن حذر کن
داد وبیداد جور شوفر ☆ موتور ما گشته پنچر
ای خدا بین توحال مسافر
راه‌ما، راه ماشوسه تر کن
راه شوسه تا خراب است
ظلم شوفر بیحساب است
ای فوائد نظر کن ثواب است
حال مسافر به بیابان غمین به بین
خسته و بشکسته سر افتاده بر زمین
ای خر وامانده ویابوی نازنین ☆ عرعر کن ٦

ع . ا

---

x می بینم

خلق را در ضلال می بینم ☆ پی جنك و جدال می بینم
زاغ درباغ میدهد جولان ☆ بلبل افسرده حال می بینم
کار دنیا و مردم دنیا ☆ همهٔ را در زوال می بینم
اهل دنیا بنزد خلق عزیز ☆ اهل حق پایمال می بینم
فاسق وفاجر وسخن چین را ☆ مرد نیکو خصال می‌بینم
کارگر در مذلت وخواری ☆ مفتخور با جلال می بینم
خون مرغ و کبوتر وتیهو ☆ بهر ایشان حلال می بینم
سد علی کله خوردو رابنده ☆ مرد صاحب کمال می بینم

رمال

خواب آشفته

یکمرتبه دیدم در خراب هستم سقف اطاق شکافته شد و چند نفر اشخاص مجلل وارد اطاق شدند آن که جلوتر از همه می آمد و با اشاره مرا از خواب بیدار کرد فرمود : تو از جانب من که شیخ سعدی شیرازی هستم و سایر رفقای عزیزم خانم قمرالملوك وزیری را سلام میرسانی و میگوئی چون تو نام ما را مجدداً زنده کردی و بجای اشعار بی سر و ته ماعرین غزلیات ما را میخوانی همگی دعا نموده دوام نام و بقای عزتت را از حق تعالی در خواست کردیم و آمین گویان از نظرم غائب شدند.

من میگم انف تو نگو انف تو بگو انف

طفلکی بردند نزد مکتبی
تا که آموزند او را مطلبی
تا شود آگه ز آداب ورسوم
با خبر گردد زاحکام وعلوم
مکتبی را مخرج لامی نبود
نون بجای لام کردی وانمود
نون بجای لام میگفت آن حزین
لیك آن کودك نبود آگه از این
خواست آخوند از پی تفهیم وی
از الف با تا دهد تعلیم وی
گفت با طفلك انف گو ای پسر
تا بگویم بعد آرا سی بسر
چون بدانی این حروف مفرده
بهر تألیفات گردد قاعده
پس بگفت آن طفل انف، آخوند گفت
تو مگو چون من انف حرفیست مفت
منکه میگویم انف تو گو الف
در انف چون من مشو تومعتکف
باز کودك گفت انف آن مکتبی
رنجه شد از گفتگوی آن صبی
گفت با آن طفل آن آخوند زار
که مرا با اصطلاح خود گذار
تو بسان مردمان میگو انف
چون نمیفهمی کلامم ای دنف ؟
حال ما با مکتبی یکسان بود
بلکه ناقص تر زلفظ آن بود
زانکه او در لفظ لام اینگونه بود
ما بکرداریم ودر گفت و شنود. لسان الغیب

دو بیتی

اساس عالم از فیزیك و شیمی است
اگر تصدیق داری حرف تو چیست
خداوندی بود ما فوق ادراك
که غیر از او خداوندی دگر نیست

بقول مردم صاحب عقیده!
خدا از خاك ما را آفریده
تأمل کن زمانی جان بابا
تفکر کن دمی ای نور دیده

ره مهر و وفا هرگز مپیما
که بی مهر و وفایند اهل دنیا
تو ای آشفته زین مردم حذر کن
برو در گوشه میباش تنها

یك پول جیگرك سفره قلمکار نمیخواد

این کله بی مغز تو دستاد نمیخواد
این پای کجت پوتین و شلوار نمیخواد
این لا تی تو بازی لاتار نمیخواد
یك پول جیگرك سفره قلمکار نمیخواد

با کیسه خالی پز عالی تو چونه
افروختهٔ صورت و دل غرقه بخونه
اینها همگی از اثر بخت نگونه
یك پول جیگرك سفره قلمکار نمیخواد

با اینهمه اجناس که از خارجه آریم
البته پریشانیم و با فقر دچاریم
این است که ما مردم یك پول نداریم
یك پول جیگرك سفره قلمکار نمیخواد

ای اهل وطن ترك خرافات نمائید
آسوده خود از جملهٔ آفات نمائید
امروز تدارك پی مافات نمائید
یك پول جیگرك سفره قلمکار نمیخواد

هان مردم مصرف همگی خوار وحقیرند
اشراف چو اسراف نمایند فقیرند
از بی خردی گوشهٔ بازار بمیرند
یك پول جیگرك سفره قلمکار نمیخواد

سید عباس منصوری

بواسطهٔ ضیق صفحات بقیه آن درج نشد.

پدر داماد و مادر داماد — ۱٦ —

زن : توحالا هرچی دلت میخواهد بگو من فردا شب داداشم رو میفرستم خونهٔ عروس حرفاشون رو تموم کنند وقت پول دادن خودت بی‌رو در واسی بایدبدی

شوهر - من حرفی ندارم پس اقلاً برو از یك خانوادهٔ دختر بگیر که سردر خونهٔ اونها آجری باشه . به بین زنیکه توزنی عقلت نمیرسه همسایه دکان ما برای پسرش از یك تاجری‌زن گرفته دیروز به‌نون شب محتاج بودند حالابی نوکر راه‌نمیره‌پس فردام پدرعروس میمیره هرچی هستو نیست مال پسره میشه ماهاکه الحمدالله ازاون کمتر نیستیم تو بهاسم من دختر هرکس رو بخواهی میدن پس حالا که میخواهی برای پسرت زن بیاری دختر یك پول دار رو پیدا کن کـه اگر امروز یك تومان خرج میکنیم فردا به یك چیزی دلمون خوش‌باشه

زن : همه اینها که گفتی شنیدم اما ازمادر دختر خوشم اومده و بایه همین عروسی سر بگیره

شوهر با اوقات تلخی : حالا که هرچی گفتم بخرجت نمیره خودت‌میدونی پاشو نهار بیار زهر مار کنم

زن : من صبح رفتم حالا اومدم ناهار چی چی بیارم همین باد توکلوت انداختی بخیالت میرسد ازتو میترسم

شوهر : بنظرم چند روزه کتك نخوردی دلت برای کتك تنك شده پاشو اوقاتم رو تلخ نکن

زن : بارك‌الله نصف دلم خوش بعداز ده‌تا شکم زائیدن‌تازه میخواد کتکم بزنه نه خیر تورو خدا پاشو بزن نمیشه ! !

شوهر : آخرزنیکه خودت نمیفهمی چـه حرفی میزنی پسرت که به این وصلت راضی نیست دخترت کـه راضی نیست منکه راضی نیستم حرف حسابی تو چیه

زن : بارك‌الله مگر من برای تو میخوام بیارمش کـه راضی نیستی دخترم هم غلط میکنه به اون‌چه دخلی داره پسرم هم عقلش نمیرسه اون رو چه باین حرفا اون باید سرش رو پائین بندازه حرف نزنه اصل کار من هستم که پسندیدم

شوهر : آخر زنیکه توکه برای خودت نمیخواهی برای‌پسرت میخواهی پسندیدن تو بچه درد میخوره‌پسرت باید بپسنده

زن: تو مردی تو عقلت بکارهای زنونه نمیرسه من مایدبا عروس‌تویك‌خونه‌زندگی کنم‌والاشوهرش صبح‌میره‌شب‌میاد

شوهر : حالا پا میشی نهار بیاری یا نه .

زن تا راضی نشی ناهار خبری نیست .

❋ قطب طهران ۱۳ ❋

بیست ودو سال از این مقدمه گذشته هنوز همان واگون چی ها وبلیط فروشها واسبها را که در زمان بچه گی می دیـدم امروز می بینم منتها همه شکسته وپیر شدند بیچاره اسبها که حقیقتاً برای لابراتوار خیلی خوبند زحمت محصل بیچاره را کم میکنند

بالاخره سوار واگون شدم واتفاقاً سور چی این واگون مشهدی حبیب بود که در زمان سابق مرا بیشتر ازسایر بچه ها کتك میزد بمجردیکه بپهلـوی دستش ایستادم ومرا نگاه کرد در همان مرتبهٔ اول شناخت در صورتیکه قیافه ولباس من بکلی تغییر کرده بود در آنوقت من عمامه بر سر داشتم وقبا لباده میپوشیدم وامروز فکل کراوات دارم بعلاوه عینك وعصا که از لوازمات فکلی بودن امروزه است گفتم آقا مشهدی حبیب خیـلی ضعیف شدی چه میکنی ؟ جواب داد : آقا چه میدونی چه بسر بیچارها میگذره ماشاالله شما بزرك شدید گفتم چقدر حقوق دارید بعد از بیست وپنج سال خدمت گفت تـا ماه گذشته نه تومان میگرفتم لیکن از این ماه کمپانی گفته است هرکس با هشت تومان حاضر است خدمت کند والا برود گفتم با این حال چرا خدمت میکنی وچرا از این شغل دست بر نمیدارید شغلیکه بعد از بیست و پنج سال خدمت انسان تـرقی نکند به چه درد میخورد ؟ جواب داد آقا به بخشید گـویا من شما را عوضی گرفتم زیرا شما به یك دهاتی بیشتـر شبیه هستید والا اینطور نمیگفتید امروز شما در تـمام ایران شغلی را پیدا کنید که بدون پارتی انسان ترقی کند آنوقت هرچه شما میفرمائید صحیح است !

❋ مانیتیسم ۱۷ ❋

بعد از آنکه شروع به ایجاد احساسات مطبوعه نمودیم قدرت پیدا خواهیم کرد که بدن خودرا طوری اصلاح نمائیم کـه آثار شادی و مسرت زیاد گردد

هر عضوی از اعضاء بدن را بتوسط اعصاب به مرکز مخصوص خود در دماغ مربوط است و نیز ما بین مراکز دماغ ارتباطی بطور مستقیم بر قرار است حال اگر کلیه این سلسله بحال عادی و طبیعی باشد مراکز دفاعیه و اعضاء در کلیه اعمال با یکدیگر اشتراك و تعاون خواهند داشت و مقصود اصلی از هرنوع پرورش وترقی انسان‌تکمیل همین توافق و تعاون است

مشهد : مطبعهٔ ایران